

## تشکر

از جناب ادیب فاضل آقای سردار عبدالعزیز خان بسمل دیروز و حیرت کنونی مدیر خارجه مرات و جناب هیجاعت مآب عبداللطیف خان قوماندان عسکری سمت شمالی و جناب میرزا سخی داد خان مکتوب نویس حکومت غوری که از طریق قدرشناسی به عالم عرفان و ادبیات وطن این انجمن را باهداء بعض کتب نفیسه و یک ماه معاش خود را بطور امانه بمنق و ابراز عواطف صمیمانه فرموده اند ، انجمن ادبی بوسیله این مختصر از ذوات عالی شان تشکر نموده از دیدار امثال لایق شان را در وطن از خدا تمنا مینماید .

## یاد آوری و پیشنهاد

آقایان طلبه مدارس ، اهل ذوق و سایر محترمینکه بنویسند کی و شاعری شهرتی ندارند هر گاه بطور اظهار فضل و ارائه نمودن نمونه های آثار منظوم و منثور خویش در موضوعات مختلفی از قبیل ، اخلاقیات ، اجتماعیات ، تاریخ ، فکائیات ، و دیگر حصص مختلفه علوم ادب آثار و مقالاتی باین انجمن بفرستند انجمن ادبی بطور مسابقه آثارشانرا حکمیت کرده برای چاپین نمره اول و دو مکافاتاً یکله به محله کابل را با اشتراک مجانی تقدیم خواهد نمود و ضمناً در صورت برجسته گی و خوبی آثار مذکور یک نشانی نفیسی از قبیل ، تصاویر مناظر بدیعه یا ظرووف و غیره اضافه خواهد شد .

## غلط نامه مجله دهم



( ١١ )	( غلط )	صفحه - سطر -
Impossibles	Elepnessifs - ١٦	٢
Enervement	Enernewt - ١٩	٣
Cenesthésique	Cenothepq - ١	٣
Emotion	Enotion - ١١	٣
Reflexe	Reflicce - ١١	٤
بر ن احد	از احد - ١٦	٣
تربی	تحرکتی - ١٤	٥
Inclinaison	Inclmussion - ٨	٦
( تازان ، ب )	Affectivite - ١	٧
	( ایک تویبه )	
Activite	Activite - ٣	٣
( فعال ، زندگی )	( تمام احشای عمومی داخله )	

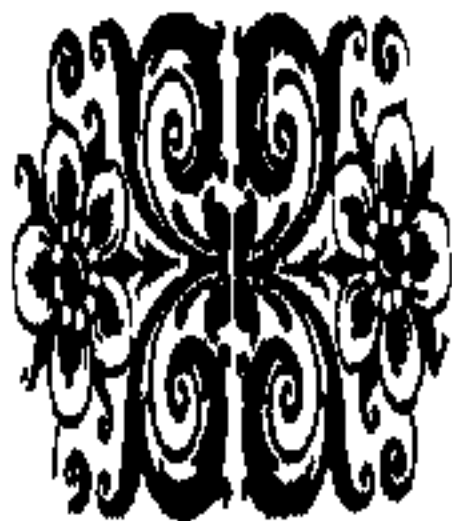






## یاد آوری

حضراتیکه اشتراک سال دوم مجله کابل میبایست باشند قبل از اختتام سال اول نالیستی  
پرتقه اشتراک و رسید معاوضه قیمت سالانه مجله را بدفعتر المجلس ارسال فرمایند والا مجلات  
سال دوم بخدمت حضرات نخواهد رسید .  
دوثر المجلس ادبی



## یاد آوری و پیشنهاد

انجمن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات محمودیه ربانی ادبی و درسی  
کوهستانی وطن را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بزبان و ادبیات ملی انجمن ادبی را درین راه کمک  
موده رقتاً فوقتاً یکمقدار لغات و اصطلاحات و طبعی را اعم از اوسمانی یا درسی  
که مطابق قواعد اصلیه زبان متعارفی ملی بوده و بیرون نمانده گان هر زبان ...  
و متعارف نباشد ترتیب داده و باین انجمن اهدا کرده پسند مشارک ...  
و علاوه اظهار قدر شناسی یکدوره محله کابل رایگان بآنها تقدیم خواهد شد





شماره یازدهم

مجلات است ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی  
ادرس

محل اداره : — حاده ارگک ، المجمع ادبی  
درتخت نظر المجمع ادبی طبع و نشر ما ود .  
مخابرات ما سخن است .

عنوان تلگرافی : — کابل ، المجمع

اشتراک سالانه

۱۲ امانی

» ۱۴

په پوند انگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخله

» خارجه

طله معارف وطن کا حائرہ حار ۱ ۳۰۲

باشد

طله معارف وطن

## فهرست مندرجات

ردیف	موضوع	صفحه
۱	دین و فطرت	۱
۲	شهرت شاعر	۲
۳	کوشه و صدمین سال فوت او	۳
۴	احتیاجات عصری	۴
۵	قصاید اجتماعی در اطراف مدینت	۲۳
۶	فصلای فراموش شده	۲۸
۷	پادشاه دیلمی	۳۲
۸	عهد زمان	۳۴
۹	دعوت و تمهید اخلاقی	۳۷
۱۰	اعمال و نگاه تاریخی آن	۴۱
۱۱	تقدیر و تنگنا	۴۱
۱۲	صاوری	۴۱









« معرّة شهیدناه معروف افغان احمد شاه نانای بررگت ، در شهر مندھراک »  
محدداً از طرف نادیه فندهار ترمیم و تزئین می‌شود . »

اشراك  
 كابل : ۱۲ ايما  
 ولايات داخله - ۱۴ «  
 « خارجه - پيم پوند  
 استغنى  
 طائفة هارون صنف قدمت

مجله کابل

آدرس  
 تل ادا ه : حاده ارتك  
 انجمن ادنى  
 عنوان تلگرافى : كابل انجمن  
 « محاربات : ما انجمن

مجله ۱۱ - ماغوا - علمى - استغنى - استغنى فارصى

۱۵ جول ۱۳۱۱ هـ - ۱۴ اپريل ۱۹۳۲ م -

نظام علام جيلانى خان  
 ( اعلمى )

دين فطرت است

طوريكه درعالم حيات اعديه ، اساس حس ، نفس ، تشمیل ، ديگر شهبواب  
 و خواهشات متعلق بيكي از امور مادي نامعنوي فطري انسان است ، حسن  
 پرستش و تدبير نسيح حلي و فطري از ان بوده و نوع بشر حاضراً معلود باين  
 كيفيت مقدس مي باشد .

عقول نارساي با به طوريكه فهميده نميواند انهن چرا حسن و جمال ، نعمتهاي  
 دلکش و بواهاي خوب ، عبادت بديع و غيره را دوست مي دارد ؟ همچنان  
 نميتواند اردوي کدام قاعده ، باصي يا فاسي اين عقاؤ را حل كند كه چرا  
 پرستش و علاقه داشتن بذات اسباب خوشبودي و تشكيب و - و سب انسان ، بشود ؟  
 عقل محدود بشر نه تنها دري نورد با كه د بي طالب عمده هتد كه هور  
 از رسیده گي عاجز مانده و ضعف خودش را در احاطه بكم و كيف اين عالم

بزرگ و بر اسرار خدائی تسلیم و اعتراف می نماید .

وقتی که انسان از روی انصاف و تعقل محدودیت و عجز امور عقلانی خویش را قناعت حاصل نمود ؛ میتواند بکمال صداقت و فروتنی بمقام بلند دین و پرستش تقدیس و تسلیم نماید که دینی محبوب فطری ماست .

مسئله عقیده بدیانت و حس شریف پرستش از آن کیفیات بزرگ و قدیمیست که وجود آرا با پیدایش نوع بشر میتوان توأمأً ادعا نمود ؛ چه تاریخ ادوار حیات امم هیچیک قوم و دسته را از طبقات بشریت عاری از وجود این حس شریف نشان داده نمیتواند ؛ ولی تنها اینقدر بوده است که طرق این نجس و اصول این پرستش در طبقات بشری مختلف و متباین بوده و هر قوم در اثر تحریک و آرزوی همان احساس قدس فطری مقدس حصول وصال محبوب و مطلوب روحی خویش بقدر عقول و مفکوره شان در راه های مختلفی پویان گردیده و متوسل بیک چیزی شده و آنرا نقش قدم محبوب حقیقی دانسته سرنیاز و عبودیت مقابل آن منکسر ساخته اند .

مثلاً : قومی جرم فلکی و برخی عوامل زمین و بعضی قوت و جبروت و دسته بن ها و هیاکل مصنوعی و غیره را پرستیدند . بقول شاعر شرقی :  
که متکف دیرم و که ساکن مسجد ،  
مناوب توئی کعبه و بت خانه پناه .  
هرگاه ما در طبقات وحشیه و جاهل پادشاه شماره و عاقل انسان ها نظر میکنیم می بینیم یکی با وجود فقدان عقل و دلیل تراشی و دیگری با وجود خوردن بینی و منطق عقلی هر دو بیک اراده غیبی و احساس غیر اخذاری بعارف دین و پرستش پویان بوده اند ؛ طبقه اول بدون تفکر و تعقل و سنف ثانی ارخته گی و ضعف عقل و مفکوره بآستانه مقدس دین سرنجز و آنکارا - و هر دو بلا اخذار جنبه عبودیت و تسلیم درین مقام مقدس سوده اند البته معترف میشویم که این کیفیت

صفحه ( ۳ )      سال اول - مجله کابل      شماره ( ۱۱ )

مقدس آتش فیروزانیت که در اعماق روح ما تابیده و حرارت آن ما را بلا اراده درین راه غیر مفهوم می کشاند و ما بایستی ندانیم برای چه میرویم ؟ و بکجا منتهی و متصادف خواهیم شد ؟

این حس شریف و خصلت بزرگ که جز حس فطری انسان تا امروز دیگر تعبیری از طرف عقلا و فلاسفر بزرگ نیافته البته بایستی ما مطابق مفکوره و فیصله دانایان مذهبی خویش آنرا تعقیب و تقییس نمائیم ! چه یکی از محققین اسلامی میفرماید :

دین و ایمان را بود دل جایگاه      و ندران جز حق کی را راه نیست

دین و ایمان رشته از مهر اوست      کس نسا زد قطع کردن غیر دوست

محققین و مطالعین اسلامی بفلسفه تدین قائل دارند که روح انسان خلقتاً از امر و جلو از جمال الهی و قطره از فیض بحر بی کرانه وحدت خدائیسب ! لذا اگر ما عقل و افکار خویش را از ناله و سرگردانی و اربابیه و اعتراف میثوم که این عالم بزرگ خافت را مدبری و این مخلوق را خالق ؛ آمریده گاریست ! آنگاه بسهوات میتوانیم عظامه مقام روحانی خویش را فهمیده و این هیجان و تشنه گی روح خود را بوصول محبوب و مطلوبی که مبداء و منشأ این روح عالی ماست مرتبط دانسته و حس پرستش را یک کیفیت فطری یعنی یکی از خواص فطری روح خود خواهیم شمرد یعنی روح ما مجبور است بقطعه مرکز اصلیه خویش تمایل داشته باشد ! هر گاه ما ماهیت و کیفیات خصوصی روح خویش را عقلاً و منطقاً فهمیده نتوانیم جای تفکر و دلنشگی نیست ! زیرا عقل و حواس ما در پرتو اشعه تابناک این کیفیت مقدس میل شیشه چراغ الکتریکی بیش نخواهد بود ! پس نباید این کیفیت مقدس یعنی روح آنقدر شی غیر مهم باشد که عقل ما یعنی این آله اجرای مقاصد روح آن عامل بزرگ متبوع خود را

پشناسد :

پس در صورتی که عقل مساواتاً از معرفت روح باید عاجز داشته باشد  
طبیعی است که از عشق و خصوصیات روح که یکی از آنها حس پرستش و علاقه  
باتدین است عاجز و بی خبر می ماند .

یکی از متصوفین اسلامی میفرماید : همین روح بزرگ که در دست  
وجود ما حکمرانی می نماید ناشی از پرتو ذات احدیت که به مشیت و اراده  
بالغته وی درین قالب مادی داخل شده و انوار تابناکش اعماق و زوایای تیره  
و بحس ما را مشعشع و متحرک ساخته است تا ما در تائیر قوانین خلقت و احکام  
الهی بوظائف حیاتی و مخلوقیت خویش قیام کرده و احیاناً بشری را ایفا نمائیم .  
ولی اگر این روح مقدس یادی از بیدار و نهشاه خویش می نماید طبقاً یک هیجان  
و طپاشی می نماید که عقل و حواس ما از درک آمدن وی عاجز است صرف ما  
استقدر می توانیم که بوسیله پرستش و توجه بساحت معظم کبریائی قدری وی را  
متسلی و آرام سازیم .

یعنی آنچه درین مطلب عقل و محسوسات ما خدمت و کشفیاتی میتواند اینست  
که روح ما را بیک حرک و اراده غیر شعوری به عشق پرستش و تدین بیک عالم  
غیب و باند تر از محسوسات ما وادار می کند .

وقتی که آتش مقدس دین و اذعه تا بنال پرستش در کانون سینه ما مشتعل  
میشود می بینم عقل و ادراک ما از فهم این کیفیت ماطل و بیگانه مانده و ما و اله  
و مجذوب بکیفیتی میشویم که لذت آن را بهیچ یک وسیله شرح داده نمیتوانیم .

علمای روح شناس کنونی میگویند روح ما عظمت می پرستد ، عشق باتدین  
یکی از خصائص روحی بوده و حل این مباحث و ایستادن معرفت ما هیت روح  
خواهد بود :

صفحه ( ۵ ) سال اول - مجله کابل شماره ( ۱۱ )

تاریخ نشان میدهد ! قبل از بعثت انبیای کرام هم در بشریت حس تدین و عشق پرستش موجود بوده ولی این عشق و علاقه بقدر رشد عقلی انسان ها بطور زمان تکامل کرده انسان را از پرستش اصنام بجهت خالق انام رسانده است ولی بحرك و مربی در راه این عشق مقدس یکی بوده است .  
گواه بزرگ این مقصد همانا واقعات ام آشوری و اصراب قبل الاسلام است که می خواستند آتش افروخته قلوب خودشان را بآب زلال پرستش سرد و نسکین کنند ولی از نارسائی هوش دست طلب بدامان بت ها و هراکل خود ساخته خویش زده طرق آن سرچشمه فیضان حقیقی را نمیدانستند ؛ تا در پرتو فضل و رحمت الهی استعداد بزرگ وضیر عالی حضرت خلیل الرحمن و محمد (ص) آخر الزمان بشود خلعت نبوت نور و روشن شده ، و بوسیله آن ها دیان طرق توحید انسانها بکور مطلوب و محبوب خویش را شناختند .

امروز در نتیجه انتشار علوم و فنون و تکاملی ملکات عقلی و روحی این فلسفه بتدریج در تمام روی زمین منتشر و قبول خواهد شد که این محصول ایمان است و ایمان يك امر وجدانی و يك رابطه قایی است که میان فرد بشر و آفریدگار او حاصل میشود و هیچ فرد دیگر حق مداخله بدان امر نداشته و هیچيك قوه قاهره بقطع کردن آن رابطه قادر نیست . مدتیست در ممالک متمدن مغربی این فکر منتشر شده میرود و روز بروز بنفوز و انتشار خود می افزاید که دین فطری بشر است و بشریت بحکم این رابطه محکم و باطن خویش طبعاً باین جاذبه مقدس تسایم شده و آخراً این فکر ممالک مشرقی را هم استیلا کرده رفته رفته دین از بغض و دشمنی اشخاص نجات یافته و مقام قدسی خود را بلااستثنا در اعماق روحها و دلها احراز خواهد نمود !

یعنی طوریکه فطری بودن دین را دیانت حقه اسلام تثبیت می نماید ( فطرت الله

التي فطر الله لها) فرموده حضرت مخبر ص صادق است امروز در جهان تمدن طرفداران این عقیده نیز ظاهر شده میروند؟ در نتیجه میگوئیم خوشا بحال اقوامی که مثل ملت دیندار ما این عشق مقدس را از طریق مستقیم و معقول اسلامیت از سالیان متبادیست که در یافته و زمینه وصال محبوب حقیقی را با اساس های زیبا و درخشنده شریعت کبری اسلامی نصب العین خویش قرار داده اند .

پس میگوئیم ای ملت محبوب این طریق مقدسی که شما را نسبت به همه گم گشته گان راه وصال زود تر بنزل مقصود و نقطه مطلوب میرساند آنرا ذبقت بدانید !

و آنچه از عوامل جهل و اوهام غبار تاریکی را در مقابل خط مشی شما می خواهد حایل سازد آنرا با چراغ شریعت و نور احکامات قرآنی محو و نابود کرده بر راه مقصودتان بشتابید ! و در آن ضمیر مقدسی که نخم عشق حق و حقیقت را کاشته اید آنرا بخاشاک و اجزای مضره بغض ، نفاق ، حسد ، کینه ، و الحاصل مطالب خلاف اخلاق منشوش و مکدر نسازید ! تا ثمرات پاک و مقدس و مطلوبی که در نظر دارید بار آورده و بوصول محبوب خود نایل گردید .





بقلم سرور گویا

## شهر یار شاعر

قیمت هر شاعری را از روی محیط زندگی و عوارض طبیعی آن محیط باید شناخت درمات های ضعیف و مغلوب شعرای حماسی حکم سیمرخ و عنقا دارند ولی درمات های غالب و قانع که روح سلحشوری در نهاد آنها بخشش قدرت است قهرآ شعرای آن ملت طبع حماسی داشته و شعر آنها دارای همان روح و همان صفات بارزه ملیست که میتوان آئینه روحیات و زندگی آن ملت نامید پس به همین نسبت اگر نگارنده گان سیر و کاوش کنندگان ادبی ما در ادبیات افغانی ومان و سفاین شعرای فخور و نامدار ملی آن یک سیر عمیقانه نموده زحمت تحقیق و تدقیق را بر خویش هموار نمایند آنوقت حقیقت حال را درک کرده و برای خود ادبیات شاندار و آبرومندی را قایل خواهند شد و رنج های فراوان و ستر جوزف و راورتی را که بغرض تحقیق و تفحص از دور دست ترین نقاط عالم سفر نموده و از دامان جبال و سینه کوهساران و سایه خانه های قبایل چادر نشین کوچی افغان مقصود و مطلوب خود را که تدوین تاریخ ادبیات افغانی و شناختن روحیات افغانها از روی آثار و اشعار شعرای ملی آن باشد، تقدیر خواهند نمود. شاید تا امروز غالب هموطنان ما از قیمت آثار و اشعار و سوانح زندگی شعرای بزرگ و نامدار افغانی بی خبر بوده و برعکس آن در بزرگترین پایه تخت های عالم چندین مرتبه سفاین اشعار، خوشحال، حمید، رحمان، شهیدا، سلیم، نوروز و غیره طبع گردیده است. در تحت همان تاثیرات محیطی و کوائف روحی و استعداد طبیعی این مملکت است که حتی سلاطین نامدار و کشور کشایان معظم این مملکت

قریحه ادبی و ذوق شاعرانه داشته و از خود دیوان های منظوم و سفاین اشعار  
 پیاد کار گذاشته و گذشته اند . و از آن جمله است شاهنشاه بزرگ افغانیان  
 اعلیحضرت احمد شاه کبیر که در پرورش آن محیط زندگانی او اندک قصودی  
 نوزیده از یکطرف و اجداد روح سلطنتی و کشور کشائی و از سوی دیگر  
 مالک افکار عالی و قابلیت اداری و جهان بینی بوده و با این همه صفات عظیمه قریحه  
 نفیس شعری را نیز داشته و در آن افغانی درساک ادبی طرازا اول آن قرار  
 گرفته است و تنها این شهریار هوشمند است که شرافت شمشیر و فضیلت قام را  
 در یک میزان معادل محافظه نموده و روزگار با افتخاری را بداشتن این دو فضایل  
 طالبی سپری کرده است اینک از حسن اتفاقات درین روزها دیوانی از آن شهریار  
 بزرگ بدست ما افتاده و معلومه آن مارا مسرور نمود دیوان مذکور طولاً  
 ۱۴ سانتیمتر و عرضاً ۱۰ سانتیمتر است جلد آن چرم نسواری و شیرازه آن  
 قیتان وطنی که سابقاً بافتن آن در کارگاه های وطن معمول بود . رنگ  
 حواشی کاغذ آن زرد چینائی و متن آن طلا کوب و اصل آن خان بالغ خوفدی  
 بخط زیبای نیمه درشت است تعزیر از سر تا بابک دست نوشته شده است که  
 اندک تفاوتی محسوس نمیشود و ابیات مندرجه آن دارای سه قسمت است قسمت اول  
 قصاید و قسمت ۲ غزلیات و قسمت ۳ غمخسای و رباعیات که عدد تمام اشعار آن  
 ( ۳ ) هزار فرد است و در مقاطع ابیات که احمد و گاهی احمد شاه تخلص  
 میکنند و در اینجا محض برای تمیز یک منزل آبدار او را تشخیص نمودن باری  
 اگر وقت مساعدت کرد البته در آتیه قریب دیوان این پادشاه بزرگ بطبع  
 خواهد رسید .

## غزل

نین بیاہی و گلزار بہ نندارہ خم  
 توری سترگی سرہ لبانو شنه خالونہ  
 مست درخت دچندن زلفی بنہاردی  
 ہلہ لاند ترہاتی اوس تی مہوت یم  
 چہ رقیب د رقیانو خدای فنا کر  
 چہ برکری می خدای لاس پرقیانو  
 چہ دہند دملکوفتح می روزی شوہ  
 پردا کری دادی خدای نشی لبیان  
 معشوق د ایران دیر ترکی شوخ  
 زہ تسخیردولایت د خدای بہ داد کریم  
 چہ شما دولایت فتح روزی شوہ  
 چہ لیارہ سرہ خوین ہمکنارہ خم  
 ستاد لب بہ می و مست و مستانہ خم  
 رقیان کہ فاین چچی سر بریدہ خم  
 چہ دافتح می روزی شوہ نین بنکارہ خم  
 بہ تولی دینو بارانو ہموارہ خم  
 ترہ بہ زہ دہند پرلور بہ نماشہ خم  
 نور ایران لرہ بتوغ بہ لغارہ خم  
 ترنگین می ایران لاند شاہانہ خم  
 خدای چہ را کی ترکی ہندتہ دوبارہ خم  
 بہ مدد دحبیب ہرہ خواہ تازہ خم  
 ترہ بیخہ دیار لنازہ کنارہ خم

ز احمد دنیا فانی گنم چہ نشہ

دنیافانہ لایمان بسرہ خم



بقلم عبد الملك خان

## گوته و صد مین سال فوت او

روزی که چمن سرسبز و دهن رنگین است ، گل می جوشد و بابل می خروشد ، باران الم بوستان ادب و ادبیات المانرا پرموده ، و سحاب مائم آسمان شعر و شاعری ایشان را تیره می سازد .

دوم حمل روزی که از طلیعه درخشان آن چهارا نور و تابان می بینیم ، تاریخچه ادبیات المان خاتمه حیات ادیب محترمی را چون گوته به پیشگاه اولادهای بافضل و معرفت خویش نذ کار می نماید . ملت المان يك عشق باک و عاطفه بی آلاس نسبت باین مرد فاضل خود دارد که البته اخلاقی آن نیز این علاقه شیرین را حفظ و حیانت نخواهند کرد ؛ چه رشحات قلم این ادیب زبردست نخواستن ادبیات المانرا سیراب و شاداب گردانید .

حقیقتاً گوته یکی از نابغه های ادبی دیاست که در قرن هژدهم مانند آفتابی طلوع و تاسالیان دراز ملل حیه اروپا را مرهون احساسات ادبی و فانی خود نمود . انصافاً اگر نظری به سوانح و شاهکارهای زندگی این مرد برجسته انداخته شود لایق تقدیر ، و مقام باند این ادیب دانشمند با رأ عموم مظهر تمجید است .

یوهان و کفگنک گوته Y. W. Goethe در ۲۸ اوت ۱۷۴۹ به وراات فوخت ماین ( یکی از شهرهای جرمنی ) تولد کردید مدر آن کاتارپا، الیزبت ویدرا، یوهان کسپار ، گوته که از شاعر رسمی سبکدوش و مناقب به مشهور فوسر بود ، شاعر والدین محترم خود را با ت معنوی که از ایشان برده بشکر نموده

م. که بد :-

از پدر خود وقار و نمسوی زندگانی و از مادر خود طبیعت سرشار و ذوق حکایه گوئی دارم . و تقریباً فرانک فورت در اثنای جنگ هفت ساله از فرانسویها تسخیر گردید خانه پدری خود گوشته را يك نفر منبشار فرانسوی و گراف توران ، اشغال نمود ، در این وقت برای طفل احساسات جدیدی طائی می شود چه توران دوستدار صناعت و شایق ادبیات و از این رهگذر در اطراف خود رسامها و دراما نویسندگان مشهور فرانسه را گرد می آورد و گوشته در این وقت خود را بمطالعه درامهای شمرای معروف فرانسوی و قوانین درامانویسی ایشان مصروف میسازد . علاوه بر آن سالهای جنگ يك معلومات بسطی برای گوشته جوان نسبت به تناسب سیاحی المان نیز دست میدهد .

درس و تعلیم او را مشخص پدرش کفیل است و در این وقت گوشته يك قسم رومان را به هفت زبان - یونانی ، لاتینی ، فرانسوی ، انگلیس ، ایتالیائی ، جرمنی و یهودی تالیف می کند و اثرات شمرای جرمنی را نیز مدققانه می خواند مخصوصاً مسیح کلب شنگ را بسند و به سبک او عزایات و اشعار می نویسد . پس از اینکه گوشته ، بر اثر تعلیم و تربیه والدین خود نمو و با تناسبات خوبی با کتاب فهم و ذکاوت کرده به سن ۱۶ سالگی ( ۱۷۶۵ ) در دارالفنون لپزیک داخل و باسر پدر خود در دائره محصلین حقوق شامل شد . تحصیل حقوق به مذاق گوشته موافقت نکرده و همچنین به فلسفه رغبت پیدا نکرد توجه او را علم اخلاق و عادات جلب نمود و علاوه بر آن بر اثر همان احساسات طمعی که در او بودیهت گذاشته شده بود صنائع نفیسه را بحضور ه آدم اویزر ، مدیر مدرسه صنائع لپزیک تحصیل کرد .

در لپزیک شاعر جوان برای اولین تجربه دراما نویسی خود طبیعت عاشق را در ۱۷۶۷ بجرمن متحد را در ۱۷۶۸ نوشت تمایلات طبیعی ایپرا در کند

عشق دختر جوانی اما تارینا انداخته و او را به خروج مراتب ادبی راهبر گردید .  
 ۱۷۶۸ گوته بواسطه مرض سختی ~~که~~ برای او طبع شد از لپزیک عازم  
 فرانک فورت شد تا در خانه پدری صحت خود را اطعمه نماید .

پس از مدت زیادی که او چنگک مرض مهلك نجات می یابد در بهار ۲۷۷۰  
 عازم شتراس بورگ می گردد تا در آنجا فرموده پدر خود را بجای آورده  
 تحصیل حقوق را تکمیل نماید . درین موقع باز گوته در ضمن تحصیل حقوق  
 به طب و طبیعیات میلان می کند ( بلی این تمامایلات گوته را یکی از مردان  
 نامی علمای طبیعت میگرداند . )

گوته در این مدت رابطه مخصوصی با هردر ، شاعر فاضل جرمنی پیدا میکند  
 و می گوید که از مناسبات دوستانه هردر و افکار و اخلاق او منشکر است . پس  
 از اینکه گوته تحصیل حقوق خود را تکمیل و درجه دکتری را احصال میکند  
 در بهار ۱۷۷۲ مدت ۴ ماه در محکمه قضاء حکومتی کار و از آنجا واپس بطرف  
 فرانک فورت عودت می نماید . بجز از سفرهای کم و کوتاه الی ۱۷۷۵ درهولد  
 و مسکن ارثی خود می ماند ، این جا است که طبع سرشار گوته چون سیلاب ،  
 حوضه شعر و شاعری المان را مالا مال میسازد و بر دسته اشعار و درامهای  
 نیمتدار او می افزاید . نوشتن وقایع و سوانح گوته تفصیلاً کتابی است که  
 خود او بنام شعر و حقیقت از حیات من ، در ۱۸۱۱ تحریر کرده است .  
 مجلاً آثار و کذا رشات شاعر : —

درین وقت یک درام معروف او که ساعحه حیات یک جوان را در قرن ۱۶  
 شان میدهد و مجموعه مکتوبهای که بنام درد های ورتز جوان نامیده است  
 تحریر میشود . گوته در ۱۷۷۵ وارد ویمار و از آنجا پس از مدت کمی برتبه  
 زارت نائل می گردد . این دوره نیز شاهکارهای زیاد او را نشان میدهد .

پس از چندی این مرد فعال را بار های گران وظایف رسمی ، تحریرات ادبی ، مواد علمی چون کان شناسی ، جراحی ، طبقات ، حیوانات ، نباتات خسته ساخته باعث زحمت میگردد و لوانیکه به موسیقی و رسامی و نقاشی نیز مصروف بود ، مگر تفریح باطنی او را آرام ساخته نمیتوانست . پس تصمیم سفر ایتالیه را مینماید و روم ، سیسل و ناپل را گردش نموده به ۱۷۸۸ پس به وینار عودت میکنند و مشاهدات خود را بنام سفر ایتالیه شیرازه بندی میسازد .

در سنه ۱۷۷۹ گوته و شیلر در مدرسه کارل برای اولین دفعه ملاقات می کنند . گوته با شیلر يك صمیمیت معنوی پرورده بود گفته می توانیم که گوته و شیلر چون دو برادر و یا دو ستاره درخشان بودند که در آسمان ادبیات جرمنی میدرخشیدند . شیلر پس از مراجعه فاسفه به ادبیات برای گوته مینویسد :- شاعر یگانه انسان حقیقی است و بهترین فیلسوف تنها يك کاریکاتور است در مقابل آن گوته به شخص خود جهان را به صورت طای آن معاینه کرده تحریر و در اثرات خود با کمال بی آلابسی تصویر می نمود درحالیکه شیلر يك ادیب اید آل پرست بود .

گوته در ۱۸۰۵ از فوت ادیب معاصر و دوست جوان خود متأثر می گردد و خامه رسای او به صحایف نوشته جاتش می افزاید در سفر ایتالیه ، و سفر سوئین سوئیس ، محاصره مانیس را در ۱۸۰۹ برشته تحریر می کند .

گوته در آشنای جنگ های ناپایون و المان به تحصیل زبان عربی و فارسی مشغول میشود و يك مجموعه ابیات خود را بنام « دیوان شرق و غرب » یادگار میگذارد ، و به نسبت استقلال جرمن درام Epiménides Ernachen را تکمیل و در ۳۰ مارچ ۱۸۱۵ در برلین برای نمایش تقدیم کرد ، درین اواخر شاعر ( گوته ) با مساعیات زیادی خدمات صحیح خود را بوطن ارائه میدهد و لحظه آرام نمیشود . در ۱۸۳۲ در سال ۸۲ حیات خود Faust فاوست هان

اثری را که الماسها بعد از انجیل اولین کتاب معتبر دنیا میدانند بعد از دوره ۶۰ سال با تمام رسانید، و در ۲۲ مارچ ۱۸۳۲ در بیمار بعد از مرض کوتاهی دنیا را وداع گفت. اطلاق کار و حجرة فوت او بهمان صورت اولی باقی است مگر دیگر حصه عمارت پر و مملو از آثار و اسباب اوست که بنام وزیر گوته حفظ گردیده و از آن مرد نامی یاد می کند.

مات المان این نابغه بزرگ و مرد تاریخی خود را با کمال محبت و صمیمیت استقبال و بنام او در دنیای مدنیت افتخار میبایند و از آنجا است که به مناسبت صد مین سال فوت ادیب المان ترانه های آتشین آن در فضای مملکت انعکاس و روزنامه ها، مجله ها و عموماً عالم مطبوعات مقالات خودهارا چون برگ سبز دودسته های گل پیچیده بر مزار شاعر محبوب بنام می کنند. ( ما هم بنام يك نفر ادیب ازویاد میکنیم . )

\*\*\*

### احتیاجات عصری

اثر طبع جناب  
مستفی

دلا سر نه پیچی ز آداب هستی      بشر را ضرورت است اسباب هستی  
جهان است تعبیری از خواب هستی      چگوید کسی آه در باب هستی  
توان تابان رشته پابند بودن  
بکوشش توان شاد و خرسند بودن

بستی توان کرد اظهار کوشش      بود فرض هستی نفس وار کوشش  
بود زندگانی و بسیار کوشش      حیات ترا هست در کار کوشش

حیات است بی کار عمر ننگ مردن

چنین زندگانی بود ننگ مردن



بهستی مرا نکس که بیکار گردد بود گر عزیز جهان خسوار گردد  
اگر منصور شخص ارکار گردد گر اقبال دارد که ادبار گردد

ندیدم کسی را که از کار مرده

و این بود مرد بیکار مرده

گرت زندگی نیست بهتر ز مردم تو خود را پندار دیگر ز مردم  
بعلم از نباشی نکوتر ز مردم دگر خویش را هیچ شمر ز مردم

رهائی نباشد ز حاجات هستی

توئی و همین احتیاجات هستی

شب و روز با زندگی کار داری ز کارش چرا وقت بیکار داری  
به هستی اگر غفلت اظهار داری دروگر زسی و عمل کار داری

حرامت بود خوردن نان هستی

به بیکاریت نیست امکان هستی

بهر قوم باشد سزاوار غیرت کند سر فرازت هر ~~حک~~ کار غیرت  
نمیرسد از سهل و دشوار غیرت به گاهی نسجیده ~~حک~~ سار غیرت

بغیرت مهمی که یک فرد سازد

بقرآن که آنرا دو صد مرد سازد

نداری مگر غیرت افغان نه تو؟ بهمت کم از قوم چایان نه تو  
بخلقت باین قوم یکسان نه تو؟ ~~حک~~ میگوید از نسل انسان نه تو

بصنعت چرا همچو چایان نباشی

چو چایان چرا محو صرفان نباشی

بهر فان گرت اند کی هوش بو دی      بحرف کمالت اگر گوش بودی  
چو امروز اگر درهنز دوش بودی      باقوام دنیا هم آغوش بودی

بعام و معارف زدو ران گذشقی

ازین داشقی سبقت از آن گذشقی

بهر پیشه کما دی پیش گیرد      نصاب عمل اند ران پیش گیرد  
دران خویش را سبقت اندیش گیرد      اگر صید عقاست از خویش گیرد

اگر فی المثل درد در مان نماید

اگر سر بسر مشکل آسان نماید

به جهند آدمی خاک زر می نماید      شبهه را شبهه کهر می نماید  
بکوشش روان بحر بر می نماید      بهر چیز سببش اثر مینماید

کم از هیچ مخلوق مشهار خود را

توان داشتن قدر بسیار خود را

چه بود آنکه او را نه تدبیر کردی      اگر خود پر یزاد تسخیر کردی  
فلك را در اندیشه ات بر کردی      تو در دانش خویش تاخیر کردی

فلك پیش قدرت زمین می نماید

ملك سجده ات را کین می نماید

مدان ما جز از هیچ کردار خود را      شناس اینقدر قدر و مقدار خود را  
ز خاک ای فلك سیر بر دار خود را      باندی گزین است مگذار خود را

ترا جوهری هست پنهان چه داری

نمایان کن آخر نمایان چه داری

کنون کار کن ای وطندار آخر      ز مملک و وطن رنج بردار آخر  
ترا شد ~~کنون~~ نو بت کار آخر      بسی و عمل کوش و کردار آخر

تو بیکار آه ای خرد مند تا کی

بیکار کسان محو تا چند تا کی

نو آخر مگر دست کاری نداری      ز بیکاریت سنگ و طاری نداری  
خرت مانده بیکار باری نداری      تو ای سنگ سود اشراری نداری

ز چیزی که اندر وطن کار داری

بگو تا چه چیزای وطندار داری

گرت کار خانه گرت کار باشد      چرا در وطن شخص بیکار باشد  
ز کسی اگر کس خبر دار باشد      نه اهلاس باشد نه ادبار باشد

جو در مساک بسیار شد کار خانه

نخسید زن و مرد بیکار خانه

ز یک کار خانه که بنیاد گردد      از و اهل یک شهر دلشاد گردد  
ز یک خانه صد خانه آباد گردد      ز و نیچ و غمش قوم آزاد گردد

ملازم شود جمع بسیار در وی

شود کارگر خلاق بیکار در وی

بیکار چرا طبع مائل نداری      چرا دست شل پای در گل نداری  
چو بیکاریت کار مشکل نداری      نخواهد دلت کار یا دل نداری

اگر کارت ای قوم و ملت نباشد

جز ادبارت از کنج عزت نباشد

نمائید شرکت بهر کار با هم ز کم کم شود جمع بسیار با هم  
شويد از سروساقي يار با هم برانيد از ملك اد يار با هم

چه كاري خود از دست يك فرد خيزد  
كه از يك سواره بجا كره خيزد

م-م جو شد افراد و لشكر نمايد صحايف شود جمع و دفتر نمايد  
چو گل دسته گرديد خوشتر نمايد كه شركت بهر كار بهتر نمايد

نه يك خوشه ماقبل بخرمين گزيند  
نه دانا بيك جمع يك تن گزيند

به تنها نمائي چنين ~~كار~~ تاكي ياران نگردي مدد كار تاكي  
نگوشى بي سود بسيار تاكي نشيني بدينسان زبان ~~كار~~ تاكي

به تنها نمائي چه از كار حاصل  
كه تنها نمائيند بسيار حاصل

گر اين خانه را خلاق معمار گردد بشركت همين و مدد كار گردد  
بهت م-م ياورد و يار كسردد همين كلباني چيند گلزار گردد

چو افراد يكجا شد انبوه باشد  
چو شد سنگها سر بسر كوه باشد

بهر وقت نيكو بود كار شركت منافع كند پيش تجار شركت  
كه دايم بود گرم باران شركت الهى شود قووم معمار شركت

بي ~~كار~~ سازند ثياب خانه  
كزين خانه ميگردد آباد خانه

اگر ملتی ~~ستار~~ نه ندارد      زن و مرد واحد بخانه ندارد  
 تمتع از ~~سکار~~ زمانه ندارد      ازین ~~سکار~~ غفلت بهانه ندارد

هزاران چنین خانه بیهوده بهتر

چنین خانه ای خانه آباد بهتر

بشرکت قطاری چو سیار گردد      بهر کار ملت مدد کار گردد  
 سفر فارغ از دج رفتار گردد      دلت بیغم از اسب رهوار گردد

بسرعت بهر سوی رفتن نماید

وطن خالی از دزد و رهن نماید

اگر هر ~~صکت~~ راه آهن نمائی      وطن امن از دست دشمن نمائی  
 بهر گوشه دلخواه رفتن نمائی      ز هر گلشنی گل بدامن نمائی

کند شهری آباد در هر ستیشن

گزو میتوان مایه جان خریدن

ازین رهبرت ای برادر چکوم      ازین قاصد هفت کشور چکوم  
 ازین بحر پوینده در بر چکوم      چکوم ازین مرغ بی بر چکوم

هران ملک کاین برق جولان ندارد

یقین است کاندرا بدن جان ندارد

ز دلت نکوتر تجارت نباشد      تجارت چنین بی خسارت نباشد  
 متاع ترا بیم غارت نباشد      سزد گرجزاین هیچ کارت نباشد

نمایش هر بقعه مردم نمائی

نخانه درون سیر عالم نمائی

نه سیر ترا رنج و آزار در پی      نه سهل ترا فکر و شوار در پی  
 نه پای ترا زحمت خوار در پی      نه از رهنمات سوه رفتنار در پی  
 محالی نگر خواب و رفتن توانی  
 تو در عین رفتنار خفتن توانی

ز کابل برد زود تا قند هارت      نماید بعین خزان نو به هارت  
 چه اسرار در وی شود آشکارت      چه گویم ز اوصاف حسن قطارت  
 کند قوم و ملت از و کام حاصل  
 از و میکند مملکت نام حاصل

بسرعت چو سیر بسای نماید      سحر مشهد و دیگت ری نماید  
 بیک روز یک ساله ره طی نماید      کسی سیر زینسان کجا کی نماید  
 رفتار چون سرعت آهنک گردد  
 جهان پیش جولان او تنگ گردد

ز افتنان متاعی با بران فرو شد      گران هر چه باشد با رزان فرو شد  
 بی درد هر مالک در مان فرو شد      جهان هر چه دارد بد کان فرو شد  
 ارو میتوان آنچه بهتر خر بدن  
 دات هر چه خواهد میسر خریدن

بصحرا روان شهر همراه دارد      گدا اندرو مسکن شاه دارد  
 ندارد چه چیز آنچه د خواه دارد      دات هر چه خواهد ارو خواه دارد  
 جهان هر چه دارد از و کم ندارد  
 ندارد همین یک ندارم ندارد

زقحط و غلا کشور آزاد سارد      دل جمع غم‌دیده را بشاد سازد  
 وطن را بهر گونه آبا سازد      تمنن بهر گوشه بنیاد سازد  
 بیسای خری سیر و رفتار تا کی  
 بود انتظارات بجز کار تا کی

بهر گوشه مملکت نار خواهم      قطاری بهر سوی سیار خواهم  
 نه از خارج این برق رفتار خواهم      که از شرکت ملت این کار خواهم  
 بود زندگی آنقدر آرزویم  
 که ریل وطن بگذرد رو برویم

وطن خواهد امروز سامان عصری      بلی درد عصری و در میان عصری  
 جهان سر نه بجد ز فرمان عصری      ضرور است گشتن زیاندان عصری  
 که هر عصر دارد تقاضای دیگر  
 بهر فصل باب است کالای دیگر

ز خاک وطن نیست گلزار بهتر      وطن از برای وطندار بهتر  
 نمائی برای وطن ~~کار~~ بهتر      وطن پروری از تو بسیار بهتر  
 چمن را چسان قدر بلبل شناسد  
 چنان ~~کابلی~~ قدر کابل شناسد

ترا تا بود جای آرام ~~کابلی~~      ز سی تو روشن کند نام کابل  
 ز علم تو حاصل ~~کند~~ کام کابل      کال تو سازد نسکو نام ~~کابلی~~  
 وطن مرا ای وطندار نیکو  
 بود جای بلبل بگلزار نیکو

وطن چون وطنخواه بسیار داری سزاوار نازی خسریدار داری  
ز کلبانکک بابل اگر عار داری چون عندلیبی بسگزار داری  
وطن را کند نام بردار ملت  
گراقبال بنشد گرا دبار ملت

شود خاص هر وقت کاری بمردی سر آید بهر عصر صاحب نپردی  
یراید بهر ملک یکروز فردی نمایان شود مرز مسان اهل دبدی  
کند قوم ممتاز صاحب تمیزی  
بهر عصر هر عصر خیزد عزیزی

حکیمی گهی از دیاری براید یکی فرد از سد هزاری براید  
ز قومی یکی اهل صکاری براید ز کردی گهی شهسواری براید  
سر آید بهر عصر کامل عیاری  
براید گهی نادری از دیاری

گهی این نماید گهی آن ترقی که المسان کنند گناه جانان ترقی  
که ایران کنند گناه طوران ترقی بنوبت کنند اهل دوران ترقی  
بهر کس نصیبی ز دوران رسیده  
کنون نوبت قوم افغان رسیده

دگر بس کن این قصه بسیار گفتی تو هر گفتنی را دو سد بار گفتی  
زهر چینی گفتی زهر کار گفتی اگر گوش دارد وطن دار گفتی  
دگر پیشه گردان شمار خوشی  
نکو تر ز گفتار صکار خوشی



چه - بزد از ینگونه گفتار کمین      مخاطب کند ، نجه بسیار گفتن  
 چه با گشته آخر ترا کار گفتن      چه کار آید اینگونه بیکار گفتن  
 بهامت عمل ای نکو کار نیکو  
 نه باشد ز گفتار کردار نیکو

تو هر چند طبع گم بار داری      تو درجی ز در های شهوار داری  
 تو مرغوب هر طبع گفتار داری      تو شیرین تر از قند اشعار داری  
 تو یک لحظه مستی از جوش بنشین  
 زمانی زبان بند و خاموش بنشین

بقلم ۱۴ بشیرجان منشی زاده

ترجمه از المقتطف مصری

### قضایای اجتماعی در اطراف مدنیت

مدنیت ، عبارت از تنظیم و تلفیق اجتماعیات است ، و آن وقتی حاصل می شود که ارتقاء تدریجی یا نسبی در سیر علوم و فنون و تدبیر مملکتی جاده پیمای گردد ؛ مراد ما از سیر تدریجی یا نسبی این است که سلسله نسبی یک بد بگر بنوعی انسلاک پذیر باشد که در نظم و نسق آن حالی وارد نیاید ؛ یعنی درجه لاحق بصورتی آغاز شود که مدارج سابقه ارتباطی داشته گره های متین آنرا استوار گرفته تا ارم گسته نیاید ، البته باین طریق ا کمال و تکامل مدنی صورت تحلیل انتهای را ، در بر گرفته ، و وظیف ایفای ارتقاء پذیر ، عمال انسانی می گردد . بی مناسبت نخواهد بود که در سیر این طریق ارتقاء یاد آوری برخی از حیوانات را که در این راه مدارج ، ایفای وظایف نموده بلکه در مبادی می توان گفت

اعمالی در راه مدیث بجا آورده ، و نمونه های امثال گردیده اند که دانایان این راه ، از عملیات قابل قدر شان تذکرات داشته ، در سیر مدارج از صکار رواییهای آنها تدوینات مسجل گذاشته اند ، مثلاً در راه معاش و شکار گشت و گذار یعنی تحمل خطرات و مصائب گرگ و ابرو ، برای حراست و نگهبانی رعمه ها از انواع چراشه بز را تعریف کرده اند ؛ و هكذا در راه مطلوب از سعی و عمل صف و قطار محارب و اماض نوعی مورچگان را وصف نموده اند ، در صنع و نساجی و جسد و جهد زنبور عمل بیانات روشن داده اند ، حتی در امثال از حیوانات علیا و تنظیم عا یملوی شان و مثالهای قواء غضب و شهوانی بلکه رشک ( اسباق داری ) در تمدن زوجات ، رقابت و حریمی آنها انشاده صد ها مثال دروس عملی و امثال حسنی را که برای رحم و رافت در پرورش و تربیه صغار خود ابراز داده اند از مشاهدات اینگونه موضوعات عملی بلکه ذرایع مشهودی را در تمیزاتشان مینمایانند ، چنانچه علاقه سگ بصاحبش بسا او ضاع اخلاقی نشانداده ، و جب تمبدا خلاص و جالب محاب گردیده و قای خود را شهرت داده است ، همچنان از بعضی شادیهما اعمال شکفت آور و عجیبی روی کار آمده و حیاه های غریبی استقباط نموده اند ؛ ذکاء ذیل در ضرب المثل بانسانها آورده میشود ، چنانچه بعضی عالمان از این يك متعذر گردیده نادر بین حیوانات علیا و انسانی متوجه و منجمه از حاد ترقی فرقی بدهند بحدی که عالمی گفته بعضی از حیوانات مذکور در بعضی خصایل و کیفیات نسبت بانسانهای موخر الذکر سبقت بسته اند ، اما علاوه برینکه فرق واضح در بین عمل انسان و حیوان موجود است ، نسکارنده اعمال و ارادات حیوانات را غریزه کور کورانه داشته و پیشرفت آنها را بدون کدام ضایع و مقصود فی الذهن میدانند ولی انسان حقیقی در کار گذاری خویش موضوع

و نصب المین مدرکی داشته ، بیک ثایه ذهنی طی مراحل صرام و کمال ارتقا می ووزند .

چونکه از طاعت نویسندگان متأخرین این است که هرگاه کلیه مدنیت را استعمال مینمایند مقصدشان از مدنیت حاضره است در مقابل وحشت اہام گذشته بشر صکه هنوز بعضی از نشانیهای منجمه در عمق مذات ادبار آن گرفتار است ، موضوع بحث قرار میدهند ، و حالانکه وصول انسان باین مدنیت حاضره بعد از گذشتن ادوار خطیر است که تحقیق و استعمال تا حال غیر مقدور و بزرگترین اخبار آن از چشم تاریخ بشر پنهان مانده است چنانچه استاد ( جد بنجر ) ( ۱ ) سه دور آنرا تقسیم می نماید که تعریف آنها قرار آتی است :-

( ۱ ) دور تا-یس یعنی هیاکل و مجسمه و مصنوعات مدنیت های قدیم بابل و فراغت مصر که اینها بصورت غیر مودت و در یک دایره احتیاط و مخاطرات اجتماعی حیات بسر می بردند یعنی از صفوت و اتحاد نوعی و امنیت اجتماعی بهره و حاصلی نداشتند و اینان را بفقدان توصل و رجوع به بهبود یکدیگر معرفی می نماید و صاحبان اینگونه اجتماع مجبور بدفاع خویش علی الدوام میبودند منلیکه آنها را عالم متوحشی احاطه کرده باشد یا مزاحم و موانع حول و اطراف فرا گرفته تهدید شان مینمود یعنی قوای این شعب اولاً متوجه محاربه و تضامن سیاسی ارتا-یس نظم عسکری بین افراد برای تغلب جمع خود و دفع اعدای شان یا بالفاظ دیگر

( ۱ ) چنانچه هیکل نیز گفته یقین دارم که تاریخ را سه دوره است . اول دوره شرقی و در آن دور هر واحدی حرب بود . دوم دور روما و یونان درین دور عده کمی از افراط حر و آزاد گشته اند . سوم دور ما بعد شان است که ازان بعد در این دوره سومین روح حریت خود را اشعار میدارد دولت و اقتصاد را نظم و نسق میدهد گویا مساعی جلیله دارد تا همه را حر و آزاد بگرداند که سرمانده این الیوم کلمات لاسکم دینکم می باشد مترجم

به تضمین سلامت خودها مشغول بودند ، باز تا این هدف ها نشانه به تحقیق رسید دور ثانی آغاز مینماید ؛ اینان امتیاز بسلامت منحصره داشته و تضییق را باقالت نظم عسکر آغاز می نمایند . در بین شعب نیز از روی عقل ، شخص ، آزادی اختیار می نمایند ، چنانچه رجال آن دوره تحت انتقاد آمده از طرف تنظیم اجتماعی ، آنچه در آن دور از امکانات ضعف است اصرار می نمودند ؛ از امثال این دوره مدنیت یونانی و رومانی است خصوص از عهد های آئنه ، رومایا آنکه این دو مدنیت چونکه ثابت و مستقر نبودند متوقف ماندند بایصال به دوره سوم ، اگر چه ثروتی خارق العاده ، و مطمح الانظار و سامان طمع آور زیادی را جمع نموده بودند که نظر بی بصر اقوام منحطه و وحشی بر آنها افتاده خواستند تا بزودی ثروت شان را در ربوده با محای شان دریغی نداشتند - تا اینکه بر آنها عذاب ها آمده و تمدن و موجودیت شان را برباد فنا دادند .

ولی این دور سوم که ما در آن زندگی داریم عبارت از دور اقتصادی و اخلاقی است چنانچه متخلفین بی بی و کوشش درین دور سوم منهدم در شئون صنعت و فنون و جمع ثروت های اجتماعی میباشند ، و سرگرم استکشافات جدیده و طرق استخدام آنها ، در راه تعلیم و تربیه و نشر ثقافت عموم برآزنده است ، محتاج بتوصیف نیست که دول متمدن امروزی ، باین نشأت رسیده بگر بعد از مرور دهور در سایه وقوف و تجربیات و آگاهی خویش ؛ آری دور ثانی به بونه گذار انقلابات تصفیه شده در انتهای جوش و خروش اجتماعی از منهدم ادبیه اروپای اقتصادی قرنهای پانزده تا نوزده یا نهضت فرانسیسی سن پس توان بهتری در آنها حاصل نموده ، این سور تافعه نافهخته اشتغال وسیعی در خدمت مدنیت و عمران به اطراف عالم را فرا گرفته ، دورا دور راس انسال ، شرکت ها و توزیعات مال التجاره ( شیوعه ) یکصوات ا کمال پذیر ، بجهز بلوازم اخلاق

و اقتصادی به تطورات عصر حاضر است که آنها را هدیه عصر خویش نموده توانست . چون در این بیان ما تقسیمات « جد مجز » را آوردیم از دو رهگذار بود (۱) نسبت به تقسیمات دیسگران در شعب تغیر بلند ذهنی از جهتی و تبدیل عالی بنائی در تنظیم اجتماع از جانب دیگر بخشیده (۲) در آن واحد حسی و شهردیست . بهتر است در اینجا مابرای تزییر بعضی اذهان بآنچه حکیم فرانسوی متوفی ۱۸۵۷ ( کونت اوغست ) اسناد چست اشاره ببریم یعنی از دستورها نیکه در فلسفه حسیه بمقتضای تاریخ بشری سر می نماید و آن عبارت از جا گرفتن انسان در مدارج عالیه این دو دوره است ، با سوابقی توطیه دخول به دورنهای سومین باشد ، پس دور اول نزد این حکیم دور لاموتی است یعنی روزیکه عقل بشری تفسیر اسباب و مسببات را مینماید ، درین دور انسان خرافی بوده عقل جزوی ابتدائی داشت ، و بطریق خلاق و عنایه مباشر به دخالت آلهیه گردیدند ، زیرا تا زمانیکه ادراک انسان بدینگونه در فهم عالم باشد گویا هیچ راهی در مشی حصول علم صحیح نه بر آورده از علم معرفت در بین مسببات و اسباب را هرگز ندانسته و ارتقاء مادی و معنوی را در بر نگرفته چرا که آن بدون علم صحیح محال است .

اما دور ثانی دور بحث در ماوراء الطبیعه است . . . . پس شروع میکنند تفسیر دنیا را بقواعد و نظریات مجرد . . . که اکثر آخسران از نظر عمیق در ابصار بی پایان اینجا برده اند ، هر چند ازین یک انکار نمیتوان کرد که عقل حریت زیاد در این دوره حاصل کرده ، عبودیت کور کورانه موهومات را هیچ دانسته بعبادت خالق گرائیده اند زیرا ازین صرف کردن اوقات در مسایل مجهول فیلسکنه ، محجوب فی الجوهر بسا ضیاع اوقات می نماید . ولی دور سوم علمی و حسی است یعنی زمانیکه نظریات حل گردیده تجربه و مشاهدات جایگیر آن میشود و در این دور مشعشه قواعد کلیه استقرأ و ملاحظه ، شمولیت اعظم

دارد؛ ازین است که بشر، ملتفت گردید که عالم حقیقی که امکان وصول بآن است بسیار وسیع است، و آن عالم بزرگ فرا گیرنده جمیع اوقات بوده و مصرفیت همه قوای ما را بآن اجازه میدهد تا مقاصد بلند و رتبه آر جندی را بگیریم و هر وان این طریق بآنخدا اساس بر حقایق متین برسیدن به مقامات محتاج به یونان و خواهان میباشند تا از اسرار فطرت و قدرت واقف گردند.

از اینجاست که تا درجات بسیاری انسان غلبه بکشف مطالب و غواش تا دیه و بر حصص بزرگ امور معنویه حاصل کرده و برای بهبود و پیشرفت حیات بدنی و ارتقای اوضاع زندگانی بشر امروزه موفقیتی حاصل نموده توانسته اند.

بقلم عبدالله خان  
افغان نویس

### فضیله فراموش شده

( ۴ )

( ۱۶ ) ملا عمرا صاحب معروف به ملا عمرای کابلی فاضل معروف و دارای تصانیف عالی بوده بر فواید ضیائیه مولوی جامی حاشیه مستقلی که موسوم به حاشیه کابلی است نوشته و طبع شده است مولدش لنگر وردک قومش ترکی سنین عمرش ( ۸۵ ) در سنه ۱۳۰۹ بدوود زنده گی نموده و در لنگر علاقه وردک دفن است.

( ۱۷ ) ملا عمر صاحب که يك عالم جید وقت خویش و در علوم و منطق و هیئت و فلسفه و الهیات و ریاضیات صاحب تصانیف عمده بوده بر صدر احاشیه مستقلی نوشته و چاپ شده، مولدش موشی لهو گرد سنین عمرش ( ۶۷ ) در سنه

۱۳۰۵ پدرود حیات نموده است در خود هوشی لپو گرد مدفون است .  
 ( ۱۸ ) ملا وسیم گل معروف به ملا صاحب باسول صاحب تصنیف و تالیف  
 و در علم نحو بر شرح ملا جامی حاشیه موسوم به با ولی نوشته و به طبع رسیده  
 مولدش باسول سمت مشرقی در سنه ۱۲۹۹ داعی اجل را لبیک گفته و در باب اول  
 علاقه جلال آباد مدفون است .

( ۱۹ ) ملا سعد الله صاحب قندهاری عالم و فاضل صاحب تصانیف در علم نحو  
 بر کتاب مولوی عبدالنفور و در تفاسیر بر جلالین شریف حواشی نوشته و طبع شده  
 مولدش شهر قندهار قوم او خروتی در سنه ۱۲۰۹ پدرود حیات گفته در مقبره  
 عمومی شهر قندهار مدفون است .

( ۲۰ ) قاضی عبدالحق صاحب افغان در سنه ۱۲۳۵ در وردك تولد و ایام  
 شباب را در کابل و قندهار بوطین مالوف خود به تحصیل علم پرداخته پس  
 از آنکه رتبه کمال را نایل آمد برای سیاحت و هسپار هند گردیده در علاقه  
 بهوبال نظر به فضیلت و تقوی مورد ظن عامه واقع و در محاکم شرعی بهوبال  
 منصب رسمی قضاوت بهوبال را اشغال و از تصانیف و تالیفات متعدده خودش  
 شهرت بزرگی حاصل نمود و بر قاضی سلم حاشیه مطبوع موسوم به قول مسلم  
 علی شرح سلم پیاد کار گذاشته و بر میرزا اهد کلان و تلویح توضیح و قاموس اللغات  
 نیز حواشی دارد که به طبع نرسیده مولدش وردك قومش اندر در سنه ۱۳۰۵  
 جهان فانی را وداع گفته در بهوبال مدفون است .

( ۲۱ ) عبد الاحد آخند زاده صاحب قندهاری فاضل معروف و بر نصر المدارك  
 حاشیه نوشته که به طبع رسیده مولدش شهر قندهار سن عمرش ( ۹۱ ) قوم او  
 الکوژائی در سنه ۱۳۰۱ پدرود زندگانی نموده و در مقبره شهر احمد شاهي  
 قندهار مدفون است .

( ۲۲ ) مولوی عطاء محمد صاحب قندهاری فاضل عصر و در علوم، مقوله و منقول و الهیات و فلسفه و نحو و ریاضی بد طولانی داشته است و صاحب تصانیف عمده بوده بر عبدالغفور و قاضی مسلم و شرح چندین و شرح تازی حواشی مستقلی نوشته ولی مولفات او تا هنوز بطبع نرسیده مولدش ارغستان قندهار سنین عمرش ( ۶۹ ) قوم اوسیح محمدی در سنه ۱۳۰۲ عالم فانی را وداع کرده و در خود ارغستان علاقه قندهار مدفون است .

( ۲۳ ) احمد الله آخندزاده معروف به ملا صاحب کند با عالم جید و در منطق و نحو و فلسفه و الهیات اختصاص تامی داشته است در منطق بر سلم و کتاب مولوی عبدالغفور حواشی مستقلی نوشته و بطبع رسیده مولدش کندهای علاقه کوهستان اباسین پشاور سنین عمرش تخمیناً ( ۷۰ ) در سنه ۱۳۰۱ داعی اجل را لیک گفته در قصبه کندهای علاقه پشاور مدفون است .

( ۲۴ ) عبدالحق آخندزاده صاحب علی زائی عاقب با استاد کل در فضیلت و علم یگانه عصر دارای تصانیف عمده بود بر صحیح بخاری شریف و شرح حکمت و مطول و چای حواشی مستقلی دارد که بطبع نرسیده و نزد احقادی شان جناب مولوی عبدالکریم خان و کن جمیت العلماء موجود خواهد بود مولد این فاضل مبرور شهر قندهار سنین عمرش ( ۸۰ ) در سنه ۱۳۸۸ بد رود حیات گفته و به مقبره عمومی شهر قندهار مدفون است حضرت قدوة السالکین ملا نجم الدین آخندزاده صاحب معروف به آخندزاده صاحب هده از جمله تلامذآها بوده در ایام جوانی در قندهار از حضور شان کسب تعلیم کرده است .

( ۲۵ ) عیبه الله صاحب مشهور به قاضی صاحب شمسپور عالم و فاضل در علوم فقه یگانه عصر بوده بر کتاب عینی موسوم به حاشیه شمسپوری کتابی نوشته و به طبع رسیده مولدش ( شمسپور ) در سنه ۱۳۹۸ با ود حیات



گفته و در شمس پور علاقه جلال آباد مدفون است .

( ۲۶ ) ملا احمد صاحب معروف به ملا صاحب سبیت در علم و فضیلت

یگانه وقت بوده بر کافیه ابن حاجب حاشیه نوشته و بهام سبیت طبع رسیده

مولدش سبیت علاقه اباسین پشاور قوم او یوسف رائی سنین عمرش ۷۳ +

در سال ۱۲۹۹ عالم فانی را بدرود گفته مقبره و در سبیت علاقه پشاور است .

( ۲۷ ) دارا شکوه آخند زاده عالم جید و در منطق و الهیات صاحب تصانیف

بوده بر میر زاهد کلان حاشیه مستغلی نوشته که بطبع رسیده مولدش دنده

لنجان . سنین عمرش ( ۶۷ ) قوم او اسحق زائی در سال ۱۲۵۶ فوت و در دنده

علاقه لنجان دفن است .

۲۸ + عبدالقدوس آخند زاده صاحب در نحو و مناطق و فلسفه و الهیات

احتیاج تامی داشته رقاصی سلم و میر زاهد کلان حاشیه نویسی نوشته ولی به طبع

نرسیده مولدش دیره یان صاحب لنجان سنین عمرش ۷۰ + ساله قوم او صافی

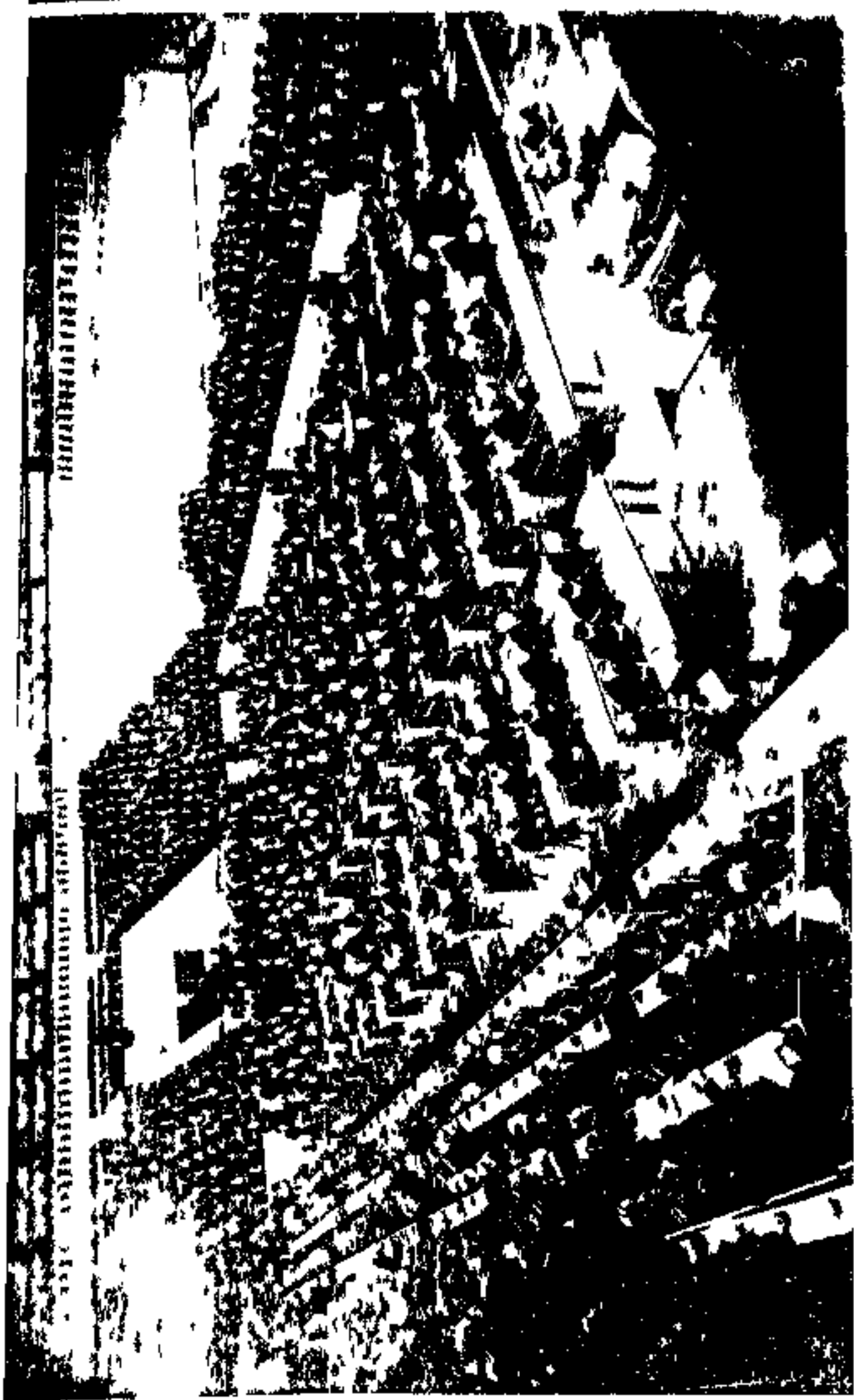
در سنه ۱۲۸۰ فوت و در مقبره میان صاحب علیه الرحمه مدفون است .



اقتباس از داستان

### یاد شاه فیلسوف

فردریک دوم ملقب بفردریک کبیر ، امپراطور مشهور المان یکی از سلاطین  
فاضل و دانش دوست دنیا بوده و مانند نوشیروان شهنشاه فارس و ماهونی خلیفه  
معروف عباسی ، غالب اوقات خود را مصاحبت فلاسفه بسر میبرد و با آنان  
بمناظره میپرداخته . امپراطور مزبور عشق خردی بقرات کتب داشته و مالک  
کتابخانه با انبیه مهمی بوده که بعد ها آن کتابخانه اساس تشکیل کتابخانه  
معروف خانواده سلطنتی المان ( هوهن زلرن ) گردیده است . اخیراً کتابدار  
ویللم دوم کتابی برشته تالیف آورده و نام آن را « فردریک کبیر و کتاب های او »  
گذاشته کتاب مذکور حاوی حکایات و نوادر چندیت در خصوص عشق  
فردریک بقرات و ثوق او به جمع آوری کتب ادبی و فلسفی . فردریک مذکور  
میگفت اگر یک روز کتاب همراه بداشته باشم عشق من بخون تبدیل  
خواهد شد . کالیسکه او همیشه پار کتاب بود و امپراطور کبیر ، هیچگاه بی کتاب  
نمیوانست مسافرت نماید و قتی در جنگ سور Soor تمام اجباب سفر و اسبابه بیکی  
امپراطور همراه داشت دشمن بعارت رد . فردریک فوراً مراسله به پوتسدام  
( محل اقامت امپراطور المان ) نوشته درخواست کرد که برای او یک دوره کبیات  
و آلویک دوره کبیات نوسوبه خطابه های سیرونی ، ودمش ، یک دوره کبیات  
لوشین ، ترجمه فرانسه و چند جلد اربعیات و لتر اهرستند . در نتیجه فردریک دوم  
مشغول جنگ هفت ساله بود ، بی در پی اربای نحت او برای او کتابها بیکی  
بذوق امپراطور موافقت داشت ارسال میداشتند من کات Fuoncott که قره



« کراس مشهور حده اسامه درحد و او ، بر او ن از طرف حب در حصار و سخی  
۱ - مداحسن جان سدر کبر ۲ محمد عمر جل رئیس ایگل بحره ۳ محمد در حد مد کاب اشد همال ذوب امها - ان در کراس مد کوره



مخصوص امپراطور بود در یاد داشت های خود نکات ضربی از ثبات فرد ریگ در قرائت کتب و میل و فرط او بان اشتغال نقل کرده است مثلاً میگوید امپراطور مزبور چهل جلد کتاب تاریخ Histarye ecclésiastique تالیف فلوری را با دقت خوانده و تاریخ انقلابات جمهوری روم تالیف ورتورا روزی یک جلد مطالعه کرده است . فرد ریگ دوم با وجود جنگهای بزرگیکه در دوره حکممداری خود کرده و اصلاحات نظامی و داخلی که در امور عسکری و حکومتی پروس نموده یک قسمت بزرگی از عمر خود را بمطالعه کتب ادبی و فلسفی گذرانده ، عادت او در مطالعه کتب این بود که با کمال دقت بمطالعه میپرداخت و هر جا نکته نظر او را جلب میکرد فوراً آنرا یاد داشت می نمود . ولی گاهی اتفاق می افتاد که مسخوات و محتوبات کتب چنان در وجود وی تاثیر می نمود که نمیتوانست در قرائت مداومت نماید و ناچار کتاب را رها میکرد . وقتی فن کات قاره سابق الذکر یکی از تراژدیهای راسین را برای او قرائت می نمود اشعار راسین بطوری در فرد ریگ تاثیر نمود که او را از قرائت می نمود را از قرائت مانع آمده گفت : « من پیش ازین توانائی ندارم ، راسین قلب مرا می شکافد ، خلاصه امپراطور مزبور بی نهایت دانش گستر و عالم دوست بود علما و ادبا را از اطراف بدربار خود میخواند از جمله ولتر فیلسوف و شاعر مشهور را از فرانسه پروس طلبیده سه سال در پیش خود نگاهداشت و با وصلات گرانبها و نشانهای افتخار عطا کرد . در مدت اقامت ولتر در دربار فرد ریگ امپراطور با او در خصوص ادبیات و اشعار و فلسفه صحبت میکرد و گاهی بزبان فرانسه قطعات شعری نیز ترکیب کرده از نظر ولتر میگذراند و فیلسوف مزبور آنها را تصحیح می نمود . بواسطه همین معاشرت فرد ریگ با ولتر و فلاسفه دیگر است که علما و محققین امپراطور مزبور را پادشاه فیلسوف Heroiphilophe لقب داده اند .

بقلم غلام جیلانی خان اعظمی

### عفت زبان

شریب ترین عضوی که کرامت و افضلیت آدمی را نسبت بسایر مخلوق متمایز می‌سازد زبان و ناطقه اوست. زبان سند شرافت و تمسک فضیلت و قابلیت نوع انسان است که در محضر خلقت انسان بوسیله آن بهرجنسی ادعای بزرگی و افتخار می‌تواند.

زبان شمشیر قاطع انسان است تا در میدان مبارزه حیات هر مدعی را منسوب ناطقه سحر آفرین و محکوم اثرات حکمت آئین خود قرار دهد.

زبان با این عطیه و موهبت بزرگ کربانی بما عنایت شده تا بدان بذکر خالق خود مشغول بوده ضمناً در مورد حوائج خویش بوسیله آن تکلم و در مورد افتاده بدیگران بذریعه آن ناصح، وایظ و ناطق باشیم.

بهدریکه چشم، گوش، دست، پا و دیگر جوارح و اعضای ما مقید و مکلف اند که زاید از وظایف خویش در حدود عفت و آنچه مشروع عقلی و اجتهادی است کاری نباید بکنند البته زبان ما هم در اجزای وجود دارای این قیود و مخصوصاً نسبت به همه اعضا و وظایف و مسئولیت سنگینی دارد.

چه قدریکه همین زبان برای نفع و مفاخر و خوشبختی بشر نسبت بسایر اعضا عامل بزرگ و موقعیت اولی را در وجود انسان احراز می‌کند همچنین اگر زبان از حدود خود تجاوز و از دایره عفت انحراف نمود بهمان اندازه موجب خسرات و بدبختی می‌شود.

استادالشرق سعدی می فرماید :

زبان در دهان خرد مند چیست      کلید در گنج صاحب هنر

حضرت بیدل می فرماید :

تحسین خسیسان هیچ تفرینی نمیباشد      بروی تیغ بگذر بر لب پیجوهران مگذر

مقتدایان و اخلاقیون اسلام درین خصوص دقائر بزرگی باخلاف خویش نوشته  
و توصیه فرموده اند ولی متأسفانه قدریکه اولاد مشرقی از بسی فضایل ارثی  
خویش صرف نظر کرده و کاری بمقصد حفظ شئون انسانی و نظام امور اجتماعی  
از آن نمیگیرند این موضوع بزرگت هم در عالم فراموشی و زاویه خاموشی  
مانده است !!

گرچه اساساً حسن استعمال زبان یا ایراد صحبت و ناطقه وابسته بقابلیت  
و زمامداری افکار و احساس است که آنها چه القائی درین قالب می نمایند تا زبان  
بدرستی قیام یا ایراد نطق و الفاظ کرده بتواند ، ولی در بعضی ها نمیتوان منکر  
تأثیر اعتیاد شد که این دسته اشخاص باوجود قابلیت فکر و احساس آنقدر  
زبان را بکار کردن و ناطقه و الفاظ را یا ایراد طاعت داده اند که ضمیر را  
بمحا که و فکر و خیال را بسنجش و تعقل موقع نداده آنچه خیال سطحی  
شان تخیل میکند فوراً آنرا باید بزبان جاری کنند .

علمای علم النفس میگویند انسان دارای دو خیال است : یکی خیال  
اساسی که بلفظ «خارجی» نامیده می شود دیگر خیال سطحی «      » که  
این خیال مؤخرالذکر در موقع خواب ، هزبان سرانی ، جنون و غیره موجود  
بوده و بجای خیال اساسی عامل و کار فرما در وجود انسان می شود .

لذا اشخاصیکه باوجود صحت حواس گاهی بالفاظ نامربوط و سخنان  
بی لزوم زبان میکشایند گویا در آن حال توجه بخیال اساسی خویش نکرده

صرف در اثر تمایل همان خیال سطحی آنچه می خواهند بپسراهند ولی همیشه بعد گفتن و ایراد همان الفاظ ضرر و زیان یا عدم درستی آن نتیجه داد گوینده بخيال اساسی خود متوسل شده و میزان عقل می سنجد که سهو کرده و گفتار او عدم صحت را دارا بوده است ؛ آنگاه فایده و منفعل خواهد بود .

کسانی که اقلادارای این فریجه شریف و ذکاوت خداداد میباشند ~~باید~~ آنچه می خواهند بگویند البته قدری فکر میکنند که این گفتارشان دارای چه نتیجه خواهد شد بعضی این محاکمه کوچک خیال اساسی آن حاضر شده و ایراد و مفاد و اندر بار کلامش رهنمونی کرده و بصحت و درستی ایراد نقد کرده میتواند .

اینچنین اشخاص اگر عادتاً در محاکمه خویش سهو نشده و همیشه پابند این قانون بوده باشند و جودشان از جمله اشخاص فوق العاده بشما بیرون و با جمله اشخاص که کمتر این سوی محاکمه را گرفتار می شوید آنها هم در محاکمه عدل و دانسته اند محسوب خواهند بود ؛ ولی آنها نیستند ؛ با بدون دلیل و شما که بپزیء بگویند اینگونه گفتار همواره موجب خسرات گوناگون و زحمت شنونده واقع خواهد شد .

اخلاق و عاقلان سام و مناظره و علم را عنوان و ندون کرده اند ولی ما از صرف وقت و زحمت تحصیل آن صرف نظر کرده میگویم اگر سخن قدر لزوم و در حوضه تعقل و احکام خیال اساسی انسان ایراد کرده شود هیچگاه گوینده موجب خسرات و برای مستمع که خواه و رد خواه جماعت باشد مغالطه ، اشتباه ، زحمت واقع نشده بالاخره موجب نفوذ سوء اخلاق و پراشانی حواس و اختلال زندگانی يك قوم و ماتی نخواهد گردید .

کسانی که زیاد از مطالب فوق بقتصد فتنه انگیزی و تفرقه شیرازه جمعیت و اتحاد يك ماتی یا عدم محاکمه بپایه فکر ، زیاده روی کرده و این گناه



بزرگت را مراکب می شوند معلوم است در مذاهل تکالیف ایمانی و اخلاقی  
مسئولان شان در جبهه خلی بنظر ماك و باده از هر گشاهی سنگین تر است .

♦♦♦♦♦

..... ( بنام و ناسرری ) آیه

### دیانت و تهذیب اخلاقی

از مابعدی است به اینها ، که موضوع موجودات ، تحت مباحثه  
بسا از متذکرین و فلاسفه بشری قرار گرفته ، چو لا نگاه افکار و عقول آنها  
گردیده است . در اثر آنها به تبعات عمیق و تشبیهات موشگافانه ایشان است که  
مباحث مختلفه فلسفی و مذاهب سرشته آن از کتب بدیم بعرضه شهود پا گذاشته ،  
اندلاب پرشویی ، در دژ اولی و در شتابه جوامع بشری تولید نمود .  
در قانون دهنده ای حساس و بیخبر دانستاران و بفلاهی روزگار يك نائزه  
ماهیت و جوال ارتحض و کابکوی ، يك حرارت شدید و سوزان راجع به  
ادراک حقائق و معرفت بدن ، هر رختنه ، در مقام یک هنکامه و ولوله شهر آشوبی  
برپا کرد . که برای خوب ذهن نشین جوان آن محبوبیم ، که يك اندازه معلومات  
جمعی راجع به اصل و اساس هر يك از ادب نظریات مختلفه فلسفی تقدیم قارئین نموده ،  
بعدها توسیع اولی ( کلمه دیان - دین که نفس و تهذیب اخلاقی ) که مرام و مقصد  
اساسی ما بوده ، روح این مقاله و عمارت فانی ازینا تحریر است ، برگردیم .

همچنان بسکه ؛ وقتدار و وضعیت این گردیدن پرشود اربسکه دگرگون و فانه  
انگیز است . موضوع تعالی حقائق و تمهیدات آن نیز نهایت بیچیده و فوق العاده  
غوغا خیز بوده ، عرصه نگاه ظلمه آراء چند و مناقشات حیرت آور عده از

فلاسفه و متعمقین بشری گردیده است : که تا کنون از سالیان درازی به این سو در جریان است .

موضوع کائنات و حقائق اشیا مطرح مباحثه و مذاکرات تحمل فرسائی قرار گرفت . عدهٔ عیانی آمده در امکان وصول بحقیقت و اقتدار انسان بمعرفت و ادراک کنه آن ره پیمای پادیهٔ ضلالت شک و ارتیاب گردیده ، نه در امکان ادراک و وصول بمعرفت آن و نه در عدم امکان ادراک و وصول بمعرفت آن ( چه این هم بگونه ادعای متافی شک مطلق است ) تسلیم نا کرده گذشتند . مانند Protagoras (۱) پروتگوراس ، Gorgias (۲) جورجیاس سوفسطائی و Biyrrhon (۳) بیرون و بالاخره Hume (۴) هوم و پیروان ایشان که تا ریح آنها را بنام Scepticism اربتابین یاد میکنند .

و قسمت دیگری مظهر افکار و آرا خویش گردیده ، اساس کل اشیا را بجز از ماده چیزی دیگری کتمان نکردند ، از وجود روحی که قائم بذات خویش بوده گاه متصل و گاه منفصل از ماده میشود . انکار نموده ، راه استکفاف و تمرد پیش گرفتند . از قیل Epicurus (۵) اپیکورو

( ۱ ) یکی از رؤسای فلاسفه سوفسطائی یونان قدیم است تولدش در ۴۸۵ ق م و وفاتش در ۴۱۱ قبل میلاد .

( ۲ ) یکی از سرپرآوردگان سوفسطائیون یونان قدیم بوده از تلامذه Zenon d' Elea زینون الیاثی است تولدش در ۴۸۵ و وفاتش در ۳۸۰ قبل از میلاد واقع شده است .

( ۳ ) نیز یکی از فلاسفه متشککین یونان قدیم است که در سال ۳۶۰ قبل میلاد در Elis نام شهری از شهرهای پلیبونییز تولد یافته در ۳۷۰ ق م وفات کرد .

( ۴ ) یکی از مشاهیر فلاسفه ارتیابی انگلیس است . که در ۱۷۱۱ میلادی تولد یافته در ۱۷۹۶ در اسکسفورد وفات نمود .

( ۵ ) از فلاسفه معروف یونان قدیم است . تولدش در یک از ضواحی آتنه در سال ۳۴۲ قبل از میلاد و وفاتش در ۲۷۱ ق م واقع شده است .